

فطرت در آیات و روایات

✽ نجمه درودی ✽

✽✽ حسن ملکی ✽✽

چکیده

فطرت امری تکوینی و جزئی از سرشت انسان است که به بعد روحی و معنوی او مربوط می‌شود. این ودیعه الهی در نهاد انسان اگر به حقیقت، ظهور و بروز یابد، می‌تواند زمینه حرکت، کمال و رشد وی را در مسیر عبودیت الهی فراهم آورد. هدف از این پژوهش تبیین فطرت در قرآن و روایات می‌باشد. در این مقاله با استناد به آیات قرآن و روایات معصومان (علیهم‌السلام) و با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، به تبیین فطرت پرداخته شده است. بیان دیدگاه‌های مختلف علما در رابطه با فطرت و دو بعد بینشی و گرایشی آن و ویژگی‌های امور فطری (همگانی و فراگیر، فراحوانی، غیراکتسابی، قابل تجربه، استناد به خدا و تغییرناپذیری)، عوامل شکوفایی فطرت (تعالیم الهی توسط انبیا و تزکیه نفس) و موانع شکوفایی فطرت (غفلت از خویش، وسوسه‌های علمی و شیطانی، پندارگرایی، عقل متعارف، کبر، خودبینی و هوس، دنیاگرایی و زنگار دل) از جمله یافته‌های مهم این تحقیق می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: فطرت، شاکله، صبغه، حنیف، طبیعت و غریزه.

مقدمه

اسلام با توجه به جامعیت دیدی که نسبت به همه موجودات و بخصوص انسان دارد، او را واجد فطرت و امور فطری می‌داند که خداوند، برای حرکت در مسیر کمال، آن را درون انسان به ودیعه گذاشته است؛ چراکه انسان در هنگام تولد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و چنانچه از عقل و شرع تبعیت کند، فطرتش شکوفا شده و به فعلیت می‌رسد. با درک صحیح از فطرت می‌توان به پرورش انسان پرداخت. شناخت فطرت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که در نوع تربیت و شیوه آن، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و اگر استعدادها فطری نباشد و یا شناخته نشود، تربیت معنای مشخصی نخواهد داشت و قابل هر نوع تفسیر و توجیهی خواهد بود (رهبر و رحیمیان، ۱۳۷۸، ص ۳۷-۳۸).

سؤال اصلی که این نوشتار به پاسخ آن خواهد پرداخت چنین است: فطرت الهی انسان در آیات و روایات چگونه تبیین شده است؟

سؤال‌های فرعی نیز عبارتند از: مفهوم فطرت در لغت و اندیشه علما چیست؟ انواع فطرت کدام است؟ ویژگی‌های امور فطری چیست؟ عوامل و موانع شکوفایی فطرت چیست؟

کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی در مبحث فطرت نگاشته شده است که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. کتاب فطرت شهید مطهری. این کتاب، به بررسی لغوی فطرت، تفاوت میان فطرت و طبیعت و غریزه و دسته‌بندی آن به گرایش‌ها و بینش‌ها، و نیز نقد نظریات در مورد پیدایش دین و بیان نظر قرآن درباره منبع و منشأ دین می‌پردازد.

۲. سرشت انسان؛ پژوهشی در خداشناسی فطری،

نوشته علی شیروانی. نویسنده این کتاب، ابتدا به بحث خداشناسی فطری (نظریه فطرت و تبیین آن و درواقع، سیمای کلی از انسان‌شناسی اسلام) و سپس به بیان روش‌های بازشناسی امور فطری، طبقه‌بندی عناصر فطری وجود انسان، بحث درباره فطری بودن مسئله خداوند در وجود انسان با توجه به آیات، و بررسی برهان فطرت در میان مسلمانان و همچنین اندیشمندان غربی می‌پردازد.

۳. آیین فطرت، تألیف محمود سیاهپوش. مهم‌ترین عناوینی که در این کتاب بحث شده‌اند عبارتند از: بررسی آیه فطرت (روم: ۳۰)، فطرت چیست؟ دو بخش عمده و به هم پیوسته هر فطر، مراحل وقوع هر فطر، بخش اول: خلقت و بخش دوم: هدایت.

۴. فطرت در قرآن، به قلم آیت‌الله جوادی آملی. در این کتاب به بیان مفهوم فطرت، آیات مرتبط با فطرت (آیات میثاق، آیات نسیان، آیات تذکره، توجه به خدا هنگام احساس خطر، آیات ناظر به محبت الهی و...) و نیز عوامل و موانع فطرت می‌پردازد.

مقاله‌هایی نیز در این رابطه چاپ شده است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. «خداشناسی فطری (ادله شبهات)»، محمدحسن قدردان قراملکی، قبسات، سال دهم، تابستان ۱۳۸۴.

۲. «درآمدی بر نظریه فطرت»، عباس احمدی سعدی، نامه حکمت، ش ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

آنچه در این مقاله جنبه نوآوری دارد، بیان آیات و روایات مرتبط با فطرت است؛ چراکه در غالب مقاله‌ها و کتاب‌ها فقط به آیات یا روایات اشاره می‌شود و به شکل جامع دربردارنده نگاه کتاب و سنت به فطرت نمی‌باشد.

فطرت

فطرت در لغت

«فَطَرْتُ» بر وزن «فَعَلَهُ»، از ماده «فَطَرَ» مشتق شده و به معنای شَقُّ و پاره کردن، شکافتن، بیرون آمدن و جدا شدن می باشد؛ مانند اینکه بسذر شکافته می شود، سنبله از آن بیرون می آید و از قشر جدا می گردد. همچنین این لغت به معنای آفرینش می باشد. وزن «فَعَلَهُ» در زبان عربی بر نوع و کیفیت دلالت می کند. بر این اساس، معنای فطرت، یا نوعی از شکافتن است یا نوعی از آفرینش، اگرچه معنای دوم مشهورتر است.

«اصل الفَطَرِ الشَّقُّ طَوَّلاً» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰)؛ اصل فطر، جدا شدن از طول است. اما معنای ایجاد و ابداع نیز می دهد؛ چنان که راغب با توجه به این نکته می نویسد: «فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ، هُوَ إِيجَادُ الشَّيْءِ وَ اِبْدَاعُهُ» (همان). منظور از فطر، ایجاد و ابداع بوده و به یک معنا آن را نوآوری و آفرینش بدون سابقه می دانند (همان).

ابن اثیر نیز می نویسد: «الفطر، الابتداء و الاختراع» (ابن اثیر، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۴۵۷)؛ فطر آفرینش نو و پیدایش جدید است.

الفطر: الشَّقُّ وَ قَيْدَهُ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ الشَّقُّ الْأَوَّلُ (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۳۵۰)؛ فطر به معنای شکافتن است و بعضی از علمای ادب آن را شکافتن نخستین دانسته اند. ابن اثیر در این باره می نویسد: فیه «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ».

«الْفَطْرُ: الْاِبْتِدَاءُ وَ الْاِخْتِرَاعُ وَ الْفِطْرَةُ: الْحَالَةُ مِنْهُ، کَالْجِلْسَةِ وَ الرَّكْبَةِ. وَ الْمَعْنَى أَنَّهُ یُولَدُ عَلَی نَوْعٍ مِنَ الْجِلْهِ وَ الطَّبْعِ الْمُتَهَيَّئِ لِقَبُولِ الدِّینِ فَلَوْ تَرَکَ عَلَیْهَا لَاسْتَمَرَّ عَلَی لُزُومِهَا وَ لَمْ یَفَارِقْهَا إِلَى غَیْرِهَا.» از مصادیق استعمال این واژه، حدیث «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ» می باشد: فطر به معنای ابداع و اختراع است و فطره حالت آن ابداع و

اختراع را بیان می کند؛ مانند «جلسه» و «رکبه»؛ یعنی نوع خاص از نشستن و سوار شدن و لغت «فطرت» که در حدیث «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ» آمده می گوید: هر زاده شده ای بر نوع خاصی از سرشت و طبیعت آفریده شده، که آمادگی پذیرش دین را دارد و اگر به حال خود رها شود همان را انتخاب می کند، مگر اینکه عوامل خارجی او را منحرف کنند (ابن اثیر، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۴۵۷).

در فرهنگ اقرب الموارد نیز فطرت چنین معنا شده است: «الفطرة هي صفت التي يتصف بها كل مولود في اول زمان خلقته» (الخوری، ۱۹۹۲م، ص ۹۳۳)؛ فطرت عبارت است از صفتی که هر انسانی در آغاز آفرینش خود به آن متصف می شود.

واژه «فطرت» در لغت نامه های فارسی به معنای آفرینش، ضمیر، جبلّت، سرشت، ابداع و اختراع و صفتی که هر موجود در آغاز خلقتش داراست، آمده است (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱۱، ص ۱۷۱۷۹).

فطرت در اندیشه علما

۱. امام خمینی رحمته الله علیه: مقصود از فطرت الهی که خدای تعالی مردم را بر آن مفلطور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت، خمیره آنها بر آن مخمر شده است. فطرت الهی از الطافی است که خدای تعالی آن را به انسان اختصاص داده و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این گونه فطرت هایی که ذکر می شود نیستند یا ناقص اند و یا بهره کمی از آن دارند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳).

۲. علامه طباطبائی: فطرت اساس و بنا، نوع و به معنای ایجاد و ابداع می باشد. فطرت بر گونه خاصی از آفرینش دلالت دارد؛ یعنی طبق این فطرت یا آفرینش خاص، انسان به سوی شیوه خاصی از زندگی، با غایتی

تفاوت مفهوم فطرت و مفاهیم نزدیک به آن

در این قسمت، ضمن بیان مفاهیم نزدیک به فطرت، به تفاوت آنها با مفهوم فطرت اشاره می‌شود.

طبیعت: واژه «طبیعت» یا «طبع» در مورد بی‌جان‌ها و یا ویژگی‌های وجودی جانداران به کار برده می‌شود. برای نمونه، گفته می‌شود: طبیعت آتش، سوزان است و طبیعت آب، رطوبت و سیلان است. در فلسفه قدیم، واژه طبیعت برای نشان دادن خاصیت اشیا و امتیاز آنها از یکدیگر به کار برده می‌شد. طبیعت در مورد جانداران مثل گیاه و حیوان و حتی انسان نیز به کار می‌رود؛ ولی در آن جنبه‌هایی که بی‌جان‌ها مشترکند (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۳).

غریزه: برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که ماهیت غریزه روشن نیست و کسی نتوانسته آن را توضیح دهد. غریزه بیشتر در مورد حیوانات به کار می‌رود و گویای ویژگی‌های درونی آنهاست و کمتر برای انسان است و برای جماد و نبات به هیچ وجه به کار نمی‌رود. به موجب این حالت غیراکتسابی نیمه‌آگاهانه، جانداران می‌توانند مسیر خویش را تشخیص دهند. بسیاری از حیوانات بدون آموزش و یادگیری، بعد از تولد کارهایی انجام می‌دهند که برای بسیاری دیگر امکان‌پذیر نیست. بنابراین، غریزه آن حالت ریشه‌دار و ثابتی است که به صورت نیاز در ضمیر جانداران اعم از انسان و حیوان آشکار می‌شود و نیازمند معلم نیست و موجودات را به سوی هدف‌های خاص می‌کشاند (مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، ۱۳۷۸، ص ۳۳).

نسبت بین فطرت با طبیعت و غریزه: فطرت نیز مانند غریزه و طبیعت یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء سرشت انسان است و اکتسابی نیست و از غریزه آگاهانه‌تر است؛ به این معنا که انسان از وجود فطریات در خود آگاهی دارد. نیز غریزه محدود در امور مادی است،

مشخص، گرایش داشته و به سمت آن هدایت شده است. مراد از این شیوه خاص همان دین الهی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۸۶). فطرت انسان، امری بالقوه است که اگر تحت شرایط خاصی قرار بگیرد از مرحله قوه و استعداد درآمده و در جهت شناخت عقاید حق و اعمال صالح به مرحله فعلیت می‌رسد (همان، ج ۷، ص ۲۷۰).

۳. علامه جعفری: فطرت عبارت است از جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید. بنابراین، برای هریک از نیروهای غریزی و مغزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو می‌باشد (جعفری، ۱۳۶۸، ص ۱۴۱).

۴. آیت‌الله جوادی آملی: فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امر فطری یعنی آنچه که نوع آفرینش انسان، اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان‌هاست (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴). انسان در هنگام تولد، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و چنانچه از عقل و شرع تبعیت کند فطرتش شکوفا شده و به فعلیت می‌رسد (همان، ص ۱۴۴). فطرت، که همان بینش شهودی انسان به هستی و گرایش آگاهانه و کشش شاهدهانه و پرستش خاضعانه نسبت به خداوند است، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو، سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده است (همان، ص ۲۵).

۵. آیت‌الله مصباح: چیزی را فطری می‌گوییم که نوع خلقت انسان، اقتضای آن را داشته باشد و خدادادی و کمابیش مشترک بین همه افراد انسان باشد و ازاین‌رو، شامل همه بینش‌ها و گرایش‌های خدادادی انسان شود (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۶). آنچه در این بین مشترک است این است که فطرت آفرینش ویژه انسان است و مشترک در میان همه انسان‌هاست.

چه؟ امام در جواب می‌فرمایند: فطرت همان حنیفیت (مستقیم و بی‌انحراف) است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲).
شاکله: شاکله که در آیه ﴿كُلُّ يَعمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ (اسراء: ۸۴)

(هر کس طبق روش و خلق و خوی خود عمل می‌کند) به آن اشاره شده است، از ماده «شکال» به معنای بستن پای چهارپاست و «شکال» پای‌بند حیوان است. شاکله در این آیه به معنای سجه‌ای است که انسان را مقید می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۲۶). با توجه به این ریشه، شاکله به معنای ساختار تربیتی و خوی و اخلاق است؛ چون آدمی را مقید به رفتار و خلق و خوی خاص می‌کند (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵، ص ۹۹).

نسبت بین فطرت و شاکله: بین فطرت و شاکله تفاوت‌های بسیاری وجود دارد؛ از جمله:

۱. فطرت موهبتی است، نه کسبی، برخلاف شاکله که کسبی است.

۲. فطرت مطابق فطرت الهی و حنیف است و خدا انسان را بر آن آفریده، برخلاف شاکله که گاهی متمایل به سمت حق و گاهی متمایل به سمت باطل است.

۳. فطرت به غیر خدا استناد ندارد؛ زیرا بخشنده آن فقط خداست، برخلاف شاکله که به انسان استناد دارد.

۴. فطرت قابل تبدیل نیست؛ نه خدا آن را عوض می‌کند و نه غیر خدا. خدا آن را تغییر نمی‌دهد؛ چون انسان را به «احسن تقویم» آفریده و تغییر احسن به غیر احسن اگرچه مقدور خداوند است، اما دلیلی ندارد؛ زیرا مخالف با حکمت اوست. برخلاف شاکله که چون ملکه‌ای انسانی است تبدیل‌پذیر است.

۵. فطرت همانند روح انسانی از دو جهت به خداوند ارتباط دارد؛ یکی از سنخ وجود و دیگر اینکه تنها مبدأ فاعلی آن خداست. بنابراین، فطرت انسانی فقط به خدا ارتباط دارد، اما شاکله به خود انسان مربوط است. انسان

درحالی‌که فطرت، حالتی فراحیوانی است و مربوط به مسائلی می‌شود که ما آنها را مسائل انسانی می‌دانیم (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۳).

فطرت، فقط ویژگی‌های خدادادی انسان را به این لحاظ که انسان است، شامل می‌شود و بر جاذبه‌ها و ذاتیات غیرانسانی دلالت نمی‌کند؛ به همین دلیل، بسیاری از فطریات جنبه ارزشی و معنوی دارند نه مادی (حاجی صادقی، ۱۳۸۴).

صبغه: این لغت بر وزن «فعلیه» است. صبغ به معنای رنگ کردن است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۰۷) و صبغ یعنی: رنگرز (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۳۹) و صبغه عبارت است از نوع رنگ کردن و «صبغة الله...» همان نوع رنگی می‌باشد که خدا در متن تکوین زده است؛ یعنی رنگ خدایی (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۰۸).

قرآن کریم، اسلام را صبغة الهی نفوس آدمی می‌داند به گونه‌ای که خدا وقتی انسان را آفرید، او را با رنگ دین خواهی، توحید و یکتاپرستی خلق کرد؛ این رنگ توحیدی سازنده انسانیت انسان است و از ذات او جدا نیست و هر رنگی که رنگ دین الهی نباشد، رنگ آمیزی کاذب است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸).

حنیف: حنیف یعنی کسی که به اسلام مایل و در آن ثابت است (ابن اثیر، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۵۱). لغت حنیف به معنای حق‌گرا، حقیقت‌گرا، خداگرا و توحیدگراست (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۹).

نسبت حنیف و فطرت: حنیفیت در فطرت انسان، گرایش فطری به حق‌گرایی و حقیقت‌گرایی است (سیاهپوش، ۱۳۶۱، ص ۳۲). بنابر نظر طبرسی، حنیف به کسی می‌گویند که بر دین، راست و ثابت باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۹۶).

زراره از امام باقر (ع) می‌پرسد: کلمه «حنفاء الله» یعنی

گاهی با شکوفایی فطرت، شاکله‌اش به گونه‌ای شکل می‌گیرد که فقط حسنات از او صادر می‌شود و گاهی شاکله‌اش در جهت خلاف فطرت الهی شکل می‌گیرد و سیئه از او نمایان می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴-۱۹۲).

فطرت در قرآن

در این بخش، به آیاتی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله فطرت در ارتباط است اشاره می‌شود:

۱. آیه ۳۰ سوره روم

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

آیه مزبور، تنها آیه‌ای است که واژه «فطرت» در آن به کار رفته و از دین فطری سخن می‌گوید. از این آیه معلوم می‌شود: اولاً، فطرت در همه انسان‌ها هست، نه اینکه مخصوص مؤمنان یا اعم از آنان و اهل کتاب باشد. ثانیاً، دین اسلام هم فطری انسان شناخته شده است (همان، ص ۱۵۱).

۲. آیه میثاق (آیه ۱۷۲ سوره اعراف)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾؛ و (به‌خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشستن ساخت

(و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم! (چنین کرد، مبدا) روز رستاخیز بگویید: ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم).

این آیه که به «آیه میثاق» معروف است، از جمله آیاتی است که در تفسیر آن اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد. این آیه بیانی نمادین و رمزی دارد و به ضمیمه آیه بعد، به اجمال سه امر زیر را بیان می‌کند:

الف) خداوند در یک مرحله از خلقت، همه فرزندان آدم را تا قیامت ظاهر ساخته است.

ب) خداوند فرزندان آدم را گواه بر خدایشان قرار داده و از آنان بر ربوبیت خویش اقرار گرفته است.

ج) هدف از گرفتن این اقرار و اعتراف و شهادت آن بوده است که مشرکان در قیامت ادعای غفلت و بی‌خبری از حقیقت توحید و یکتایی خدا نکنند و تقلید از نیاکان را دلیل بر بی‌گناهی خویش نشمرند.

بنابراین، هر انسانی، نوعی معرفت به خدای یگانه دارد که می‌توان از چگونگی آن، به این صورت تعبیر کرد: خدا به آنان فرمود: «الست بربکم» و آنان پاسخ دادند: «بلی شهدنا». با توجه به برداشت‌های مختلفی که در این باره آمده، می‌توان گفت: هر انسانی شناخت حضوری نسبت به خدای متعال دارد؛ که آن معرفتی فطری است (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۷-۱۱۴).

۳. آیه ۱۰ سوره ابراهیم

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَثُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛ رسولان آنها گفتند: آیا در خدا شک است؟ خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد، و

در ذیل این آیه می‌فرماید: «صِبْغَهُ» (بر وزن فَعْلَهُ) نوعیت را افاده می‌کند (پس «صِبْغَةُ اللَّهِ» مانند «فطرت الله» است؛ یعنی نوع رنگی که خدا زده است) و معنای آیه این است که این ایمانی که در آیات پیش ذکر شد، یک نوع رنگ خدایی برای ماست، نه رنگ یهودیت و نصرانیت با تفرقه و پراکندگی در دین (همان، ج ۱، ص ۴۷۲).

شهید مطهری نیز معتقد است: این آیه دلالت بر آن دارد که معارف عمومی دین، فطری است و رنگی است که دست حق در متن تکوین و در متن خلقت، انسان را به آن رنگ متلون کرده است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۶).

۶. آیات تذکر (آیات ۵۴ سورة مدثر و ۲۱ سورة

غاشیه)

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ﴾ (مدثر: ۵۴)؛ چنین نیست که آنها می‌گویند؛ آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است. ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ (غاشیه: ۲۱)؛ پس (ای پیامبر) تذکر ده که تو فقط تذکردهنده‌ای. یعنی: تو مذکر و یادآور همه مردمی، هر آنچه که به بشر می‌گویی در نهان او نیز وجود دارد، تو فقط به او تذکر می‌دهی و یادآوری می‌کنی. این تذکر، مخصوص مؤمنان یا اهل کتاب نیست؛ چون در صورت اختصاص به موحدان، نشانه فطری بودن معارف نخواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۷۲).

۷. آیه نسیان (آیه ۱۹ سورة حشر)

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد.

عنوان «نسیان» که در این آیه به کار رفته است، دلالت بر آن دارد که کافران، پیشینه معرفت نسبت به خداوند را دارند و در حال کفر، خدا را فراموش کرده و از یاد برده‌اند.

تا موعد مقرری شما را باقی گذارد. آنها گفتند: (ما اینها را نمی‌فهمیم! همین اندازه می‌دانیم که) شما انسان‌هایی همانند ما هستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید؛ شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!

با توجه به سیاق آیه، معلوم می‌شود که این آیه شریفه در مقام اثبات توحید ربوبیت است و ادامه آیه، یعنی جمله ﴿يَذْعَبُونَكُمْ لِيُغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ...﴾ برهان بر اثبات رسالت و حقانیت ادعای انبیا می‌باشد.

۴. آیه ۲۵ سورة لقمان

﴿وَلَيْتَن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾؛ و هرگاه از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، مسلماً می‌گویند: الله.

علامه طباطبائی می‌گوید: این آیه اشاره به این دارد که کفار نیز مانند عموم بشر مفلطح بر توحید و به آن معترفند و اگر از آنان سؤال شود چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، اعتراف خواهند کرد به اینکه خداوند آن را آفریده، و وقتی آفریدگار آنها خدا باشد، پس مدبر آنها نیز او خواهد بود؛ چون تدبیر جدا از خلقت نیست. آن کسی که همه ترس‌ها و امیدها از اوست، پس معبود هم اوست و شریکی برایش نیست؛ پس ناخودآگاه به وحدانیت خدا اعتراف دارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۴۶).

۵. آیه ۱۳۸ سورة بقره

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾؛ رنگ خدایی (بپذیرید! رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم.

در تفسیر این آیه اختلاف نظر است. علامه طباطبائی

این نکته قابل ذکر است که دامنه فطریات مستفاد از این آیات، محدودتر از آیات تذکر است و تنها شامل معرفت الله می شود، نه همه معارف کلی دین.

۸. آیات دال بر توجه به خدا در هنگام خطر

۸۱. آیه ۶۵ سورة عنكبوت: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ هنگامی که بر کشتی سوار شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)، اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند.

از این آیه و آیات مانند آن (آیه ۳۲ سورة لقمان و ۵۳ سورة نحل) چنین بر می آید که هرگاه انسان در معرض خطر مهلکی قرار گیرد و هیچ راه نجاتی برای خود نیابد، خداوند را با خلوص می خواند و به سوی او کشیده می شود و معرفت فطری خفته در عمق جاننش بیدار می شود. آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد: مشرک که توحید ربوبی را انکار می کند، در حال احساس خطر مهم، موحد خواهد شد. گرایش او در این حال، توحید ناب و اعتقاد خالص خواهد بود؛ زیرا احساس خطر، غبارزدایی می کند. این آیات، فطری بودن اعتقاد به خداوند و کارساز بودن و یگانه بودن او را می رساند (جوادی آملی، ۱۳۶۴، ص ۷۵ و ۷۶).

۸۲. آیه ۳۲ سورة لقمان: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾؛ و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بسالا رود و بسالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند، اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند، درحالی که بعضی دیگر فراموش کرده، راه کفر

پیش می گیرند) ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند.

۸۳. آیه ۵۳ سورة نحل: ﴿وَمَا يَكُم مِّن نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ تُمْ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوُونَ﴾؛ آنچه از نعمت ها دارید، همه از سوی خداست و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می خوانید.

۸۴. آیه ۴۱ سورة انعام: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾؛ (نه)، بلکه تنها او را می خوانید و او اگر بخواهد، مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید، برطرف می سازد و آنچه را (امروز) همتای خدا قرار می دهید، (در آن روز) فراموش خواهید کرد.

این آیه در ادامه آیه قبلی و درواقع، کامل کننده معنای آن است. حتی مشرکان در سختی ها به خدا روی می آورند و فقط او را می خوانند و عقاید شرک آمیز محو می شود. ۸۵. آیه ۶۳ سورة انعام: ﴿قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾؛ بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا رهایی می بخشد؟ درحالی که او را با حالت تضرع (و آشکارا) و در پنهانی می خوانید (و می گویند): اگر از این (خطرات و ظلمت ها) ما را رهایی می بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود.

این آیه، مشرکان را دعوت می کند که در هنگام سختی ها، باورها و گرایش های خود را به خدا راستین بدانند و پیامبر را به یادآوری فطرت توحیدی امر می کند. ۸۶. آیه ۸ سورة شمس: ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است. این آیه به هدایت فطری انسان در ادراک خیر و شر اشاره کرده و بیان می کند: معرفت حسن و قبح افعال در فطرت آدمی نهاده شده است و جزء شناخت های فطری انسان است.

۱۰. آیه ۱۷۴ سوره اعراف

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ این گونه، آیات را توضیح می دهیم و شاید به سوی حق بازگردند (و بدانند ندای توحید در درون جانیشان، از روز نخست بوده است). «لعلهم يرجعون» در این آیه، بیانگر آن است که انسان ها پیش از گرایش به شرک، موحد بودند و با رجوع به توحید، به آنچه از پیش پذیرفته بودند، بازمی گردند (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۷).

۱۱. آیه ۲۲ سوره بقره

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد. بنابراین، برای خدا همتایانی قرار ندهید، درحالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده اند، و نه شما را روزی می دهند). از جمله «و انتم تعلمون» روشن می شود: کسانی که به خدای واحد شرک می ورزند، خود می دانند که در اشتباه اند. این علم که با انکار ظاهری همراه است، همان معرفت فطری به توحید است.

۱۲. آیه ۱۱۹ سوره نساء

﴿وَلَا ضِلَّيْلَهُمْ وَلَا مَنِّينَهُمْ وَلَا مَرْتَبَتُهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ أَدَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبَتُهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ و آنها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند (و فطرت

۸۷. آیه ۸۳ سوره آل عمران: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾؛ آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟ (آیین او همین اسلام است) و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند، و همه به سوی او بازگردانده می شوند.

این آیه به عمومیت تسلیم در برابر خدا اشاره کرده و می فرماید: همه موجودات ذی شعور در برابر خدا تسلیم هستند. شهید مطهری، این آیه را دال بر فطری بودن دین و توجه به خدا می داند.

۸۸. آیه ۴۰ سوره انعام: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا (برای حل مشکلات خود) غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوید؟

این آیه به وجود عقیده به خدای واحد در فطرت انسان ها اشاره دارد. مجموع آیه دلالت بر این دارد که فطرت انسان در تنگناها و شداید، بیدار و آشکار می گردد و ذکر عذاب و مرگ تنها از باب نمونه است؛ از سوی دیگر، رفاه و آسایش سبب پوشیدگی فطرت است.

۹. آیه ۱۷۷ سوره آل عمران

﴿إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ (آری) کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زبانی نمی رسانند و برای آنها، مجازات دردناکی است.

این آیه بیانگر این نکته است که ایمان اصل، و کفر، جایگزین آن می باشد؛ بنابراین، انسان به طور فطری روی به ایمان دارد نه کفر.

توحید را به شرک بیالایند) و هر کس، شیطان را به جای خدا ولی خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

این آیه اشاره به شیطان و منحرف ساختن انسان از فطرت است. علامه طباطبائی در ذیل این آیه می‌فرماید: بعید نیست که مراد از «تغییر خلق الله»، خروج از حکم فطرت و ترک دین حنیف باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۸۵).

فطرت در احادیث

در کتاب ارزشمند نهج البلاغه ۱۰ بار واژه «فطر» با اشکال و معانی مختلف آمده است که تنها ۴ مورد آن به معنای «فطرت» به کار رفته است:

۱. «وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي فِائِي وَلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۵۷)؛ و اما هرگز از من بیزاری نجوید؛ زیرا من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام.

ابن میثم بحرانی در شرح خود بر نهج البلاغه، درباره کلام حضرت می‌گوید: منظور از فطرت همان فطرت خدادادی است که همه مردم بر آن سرشته شده‌اند و با همان فطرت خداوند انسان‌ها را به عالم جسمانی فرستاد و از آنها پیمان بندگی گرفت (محمدی‌مقدم و نوایی یحیی‌زاده، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۴).

۲. «اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمَدْحُورَاتِ وَ بَارِيَّ الْمَسْمُوكَاتِ وَ جَبَّالَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَ سَعِيدِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۷۲)؛ بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده و ای نگهدارنده آسمان‌ها و ای آفریننده دل‌ها بر فطرت‌های خویش: دل‌های رستگار و دل‌های شقاوت‌زده.

ابن میثم در این خصوص می‌نویسد: «خداوند کسی است که دل‌ها را بر فطرت آفرید؛ چه آنها که شقی‌اند و چه آنها که سعید می‌باشند؛ یعنی حق تعالی چنان نفوس را

آماده آفریده است که قادرند راه خیر و شر را پیموده و در نتیجه، مطابق قضای الهی مستحق سعادت یا شقاوت قرار گیرند. خداوند متعال درباره زمینه استعداد و آمادگی فرموده است: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱۰-۷).

لازم به ذکر است که این فراز از نهج البلاغه در دعای تعقیب نماز عشاء حضرت زهرا (علیها السلام) نیز آمده است (روحانی علی‌آبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴۴).

۳. «وَ اتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ» (نهج البلاغه، خ اول)؛ خداوند رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند.

آیت‌الله مکارم شیرازی درباره این جمله حضرت چنین می‌نویسد: نخستین مطلبی که در این فراز آمده است مطالبه پیمان فطرت است؛ خداوند معارف توحیدی را در سرشت انسان قرار داده و هر انسانی اگر با این فطرت دست‌نخورده پرورش یابد و آموزش‌های نادرست، او را منحرف نسازد، در سایه فطرت الهی به نیکی‌ها و حق و عدالت پایبند خواهد بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۵).

۴. «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَ يَرْسُولُهُ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ» (نهج البلاغه، خ ۱۱۰)؛ همانا بهترین چیزی که انسان‌ها می‌توانند با آن به خدای سبحان نزدیک شوند، ایمان به خدا و پیامبر و جهاد در راه خداست که جهاد، قله بلند اسلام و یکتا دانستن خدا بر اساس فطرت است.

موضوع خطبه، معرفی بهترین وسیله‌های رسیدن به قرب الهی برای انسان‌هاست: ایمان به خداوند، ایمان به

رسول، جهاد در راه خدا، و توحید (کلمه اخلاص) بر اساس فطرت انسانی.

علامه جعفری معتقد است: کلمه اخلاص همان کلمه‌ای است که در روایتی بسیار مشهور از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. ایشان می‌نویسد: حقیقت این است که حتی کیفیت این مرحله - یعنی مرحله‌نهایی یقین - برای کسانی که از کلمه اخلاص واقعاً برخوردار نیستند، قابل درک نیست. در حقیقت، آغاز فعالیت فطرت اصیل انسانی (که خداوند به انسان‌ها عنایت فرموده است)، از کلمه اخلاص شروع و به ثمر رسیدن آن فطرت نیز، با دریافت والا و یقین اعلا به همان کلمه تحقق می‌یابد و این معنای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که کلمه اخلاص، فطرت است (جعفری، ۱۳۶۸، ج ۲۰، ص ۹۸).

در ادامه، به برخی دیگر از احادیثی که در آنها مسئله فطرت آمده، اشاره می‌شود:

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَ بِالْفِطْرَةِ تَنْبُتُ حُجَّتُهُ» (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۲۳)؛ به عقل‌ها معرفتش در دل جای می‌گیرد و با فطرت، برهان وجود او ثابت می‌شود.

امام رضا علیه السلام در این حدیث شریف، به بیان نقش عقل و فطرت در معرفت خداوند پرداخته و تصریح کرده‌اند که به واسطه عقل، شناخت خداوند گره می‌خورد (محکم می‌شود و شکل می‌پذیرد) و به واسطه فطرت، حجت او بر خلائق ثابت می‌شود. از برخی روایات، به روشنی و صراحت استفاده می‌شود که عقل، مهم‌ترین، بلکه یگانه حجت خداوند بر خلق است؛ ولی امام رضا علیه السلام در این حدیث شریف، علاوه بر توجه به عقل، فطرت را نیز به عنوان حجت الهی معرفی کرده است.

«عن زراره قال: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - الْفِطْرَةَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا - قَالَ فَطَرَهُمْ

عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ» (برقی، ۱۳۷۱ق، ص ۲۴۱)؛ زراره از امام باقر علیه السلام درباره این آیه سؤال می‌کند و حضرت در پاسخ می‌فرماید: خداوند ایشان را بر شناخت اینک که او پروردگارشان است آفرید....

امام حسین علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله» (کشی، ۱۳۴۸، ص ۱۱۴)؛ ما و شیعیانمان بر فطرتی هستیم که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بر آن مبعوث کرده است. هدف بعثت پیامبران صلی الله علیه و آله یادآوری و توجه دادن خلق به خداوند و ادای پیمان فطری و وفاداری به آن است. این حدیث نیز اشاره می‌کند که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بر این فطرت مانده‌اند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «كَانُوا قَبْلَ نُوْحٍ أُمَّةً وَاحِدَةً عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ لَا مَهْتَدِينَ وَ لَا ضَلَالَةَ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۱۰)؛ مردم پیش از نوح به عنوان یک امت بر اساس فطرت الهی زندگی می‌کردند، بدون اینک هدایت یافته یا گمراه باشند. پس از آن خداوند پیامبرانش را برانگیخت.

بنابراین، معنای روایت این است که مردم در زمان قبل از حضرت نوح، بر آنچه فطرت و خرد فطری‌شان می‌گفت پایبندی داشتند، ولی پس از آن بر اساس اقتضای مصالح، خداوند پیامبران را برانگیخت و شریعت فرستاد.

انواع فطرت

در این قسمت، به بررسی نظر علامه طباطبائی، آیت‌الله جوادی آملی، امام خمینی ره و شهید مطهری درباره انواع فطرت می‌پردازیم:

۱. علامه طباطبائی فطرت را به شرط سلامت، دارای قوه تشخیص دانسته و معتقد است که فطرت می‌تواند عقاید حقه و اعمال صالح را بشناسد (طباطبائی،

۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۲۹۹). وی می‌گوید: فطرة الله عبارت است از آن که در انسان قرار داده شده تا با آن نیرو ایمان به خدا را تشخیص دهد، که به همین معنا در آیه شریفه ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (زخرف: ۸۷) (و اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعاً می‌گویند: خدا) اشاره شده و همین درک فطری است. ایشان می‌فرماید: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ اشاره‌ای است از خداوند به آن درک و ارتکازی که انسان‌ها به آن درک آفریده شده‌اند و آن ارتکاز، شناختن خداست (همان، ج ۱۰، ص ۴۴۳).

۲. آیت‌الله جوادی آملی برخلاف علامه طباطبائی، فطرت را دارای دو بعد بینشی (شناخت بودها و نبودها) و گرایش (گرایش به بایدها و نبایدها) دانسته، مقصود از شناخت و گرایش فطری را آن نوع شناخت‌ها و گرایش‌هایی می‌داند که اولاً، اکتسابی نیستند؛ ثانیاً، همگانی و عمومی هستند. ایشان فطرت شناختی آدمی را به دو بخش «تصورات» و «تصدیقات» تقسیم می‌کند. تصدیقات خود بر دو دسته‌اند:

- تصدیق‌هایی که در اثر شدت و وضوح برهان‌پذیر نیست (اولیات)؛ مانند قضیه امتناع اجتماع یا ارتفاع دو نقیض.
- تصدیق‌هایی که گرچه برهان‌پذیرند، لیکن در اثر وضوح نیازی به اقامه برهان بر آن نیست (بدیهیات)؛ مانند: کل از جزء بزرگ‌تر است.

همچنین ایشان معتقد است: تصور اطراف قضایای فطری نیز می‌تواند فطری باشد؛ نظیر تصور مفهوم وجود شیء. پس «ادراک فطری» اختصاص به تصدیق ندارد، بلکه تصور نیز می‌تواند فطری باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۵۷-۵۸).

ایشان در جایی دیگر، منظور از فطری بودن بعضی از مفاهیم حصولی و تصدیقات را کسبی نبودن آنها دانسته و

می‌فرماید: ذهن بشر به محض رسیدن به مرحله ادراک، بعضی از مفاهیم را با اندک توجهی می‌فهمد و در فهم آنها نیازمند به فراگیری نیست. بنابراین، فطری و غیرفطری معادل با بدیهی و غیربدیهی (کسبی) است (همان، ص ۶۴).
۳. امام خمینی رحمته‌الله نیز در مورد انواع فطرت، معتقد است: «فطرتی که با سرشت آدمی عجین شده است و به دست توانای الهی در ذات انسان به ودیعت نهاده شده و با طینت او درآمیخته است، بر دو نوع است: "تنفر از نقص و ناقص، و عشق به کمال و کامل"، که یکی اصلی است و آن "عشق به کمال مطلق" است و دیگر، تبعی است و آن "تنفر از نقص" است؛ گرچه بعضی به این حقیقت توجه ندارند، اما انبیا و علما و اصحاب معرفت مأموریت دارند تا انسان را به وجود این فطرت توجه دهند و نور فطرت آنان را به سوی کمال واقعی مستوجه سازند» (شفیعی مازندرانی، ۱۳۶۷، ص ۵۶-۶۰).

۴. شهید مطهری فطریات را به دو بخش تقسیم می‌کند: الف. ادراکی: «فطریات ادراکی» به این معناست که یا دلیل نمی‌خواهد و بدیهی اولی است و یا از قضایایی است که اگر هم دلیل می‌خواهد، دلیلش همیشه همراهش هست.
ب) گرایشی: گرایش‌ها و خواست‌های غیراکتسابی انسان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: خواست‌های جسمی و خواست‌های روحی. منظور از خواست‌های جسمی، تقاضاهایی است که صد در صد وابسته به جسم باشند؛ مانند غریزه گرسنگی، که یک امر کاملاً مادی و در عین حال غریزی است؛ یعنی ساختمان بدنی انسان و هر حیوانی اقتضا می‌کند که به محض گرسنه شدن به دنبال غذا برود. اما یک سلسله خواست‌ها و میل‌ها هستند که روان‌شناسان آنها را «امور روحی»، و لذات ناشی از آنها را «لذات روحی» می‌نامند؛ مثل میل به فرزند داشتن، برتری‌طلبی و قدرت‌خواهی (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۴۳-۴۴).

انواع گرایش‌های فطری

با توجه به آنچه پیش‌تر بیان شد، فطرت به «بینشی» و «گرایشی» تقسیم می‌شود. فطرت در بعد گرایشی، انواع زیر را دربر می‌گیرد:

الف. حقیقت‌جویی

حقیقت‌جویی و دانش‌دوستی یکی از گرایش‌های بنیادین انسان است. این گرایش از همان روزهای نخستین حیات آدمی ظهور می‌کند و شکوفا می‌گردد. شناخت حقیقت برای انسان، مطلوبیت ذاتی و ارزش استقلالی دارد و این گمان که زیربنای اصلی میل به دانستن، کسب قدرت یا رفاه‌طلبی و مانند آن است، توهمی بیش نیست؛ وجود گرایش به شناخت حقیقت در انسان حتی اگر سود و نفع عملی نداشته باشد، امری وجدانی و بدیهی است. حقیقت‌جویی از نظر فیلسوفان، همان کمال فطری است و انسان بالفطره می‌خواهد کمال پیدا کند؛ یعنی حقایق جهان را درک کند (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۷۵).

ب. فضیلت‌خواهی

یکی دیگر از گرایش‌های فطری در حوزه روان، میل و گرایش انسان به فضایل یا ارزش‌های اخلاقی است. انسان به صورت طبیعی به ارزش‌های اخلاقی (مانند عدالت و صداقت) گرایش دارد، همان‌گونه که ضدارزش‌ها را ناپسند می‌داند. در برخی از آیات قرآن کریم به وجود فطرت اخلاقی بشر و گرایش وی به خیر و فضیلت اشاره شده است. بر اساس این آیات، انسان‌ها به‌طور عموم از حس اخلاقی مشترکی برخوردارند و نسبت به اصول اخلاقی، شناخت و آگاهی دارند. این آگاهی اکتسابی نیست، بلکه ریشه در ذات و فطرت آدمی دارد. برخی گمان کرده‌اند این گرایش به نحوی به گرایش مادی و منفعت‌طلبی

بازمی‌گردد. این تصور، تصویری غلط است؛ زیرا اگر هیچ‌گونه منفعت و سود مادی فرض نشود، باز هم انسان به ارزش‌های اخلاقی گرایش دارد و اگر فضیلت‌خواهی به نوعی سودجویی بازگردد، این سود، سود روحی و روانی است، نه مادی (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۶۳-۷۳).

ج. زیبایی‌خواهی (گرایش به جمال و زیبایی)

بشر به‌طور فطری زیبایی و جمال را دوست دارد و آن را می‌طلبد. مقصود از زیبایی در اینجا، زیبایی در غیر افعال اختیاری، یعنی زیبایی یا جمال طبیعی است. وجود این میل فطری در انسان موجب پیدایش شاخه‌های گوناگون هنر و فرهنگ در تمدن بشری شده است و اسلام نیز آن را پذیرفته و حتی بخشی از اعجاز قرآن کریم، بر اساس هنر و زیبایی پایه‌ریزی شده است (اعرافی و دیگران، ۱۳۷۷، ص ۴۳۹).

د. میل به خلاقیت و ابتکار

این گرایش در انسان وجود دارد که می‌خواهد چیزی را که نبوده است بیافریند و خلق کند. کودک در صورتی که چیزی را خلق و ایجاد کند شادمان می‌گردد و احساس شخصیت می‌کند. خلاقیت و ابتکار، جدا از همه فوایدی که ممکن است بر آن مترتب شود، مطلوب بالذات انسان است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۵۵).

ه. میل به جاودانگی

یکی از مهم‌ترین گرایش‌های ثابت در نهاد بشر، تمایل او به جاودانگی است. هر انسانی با مراجعه به وجدان و درون خود، وجود این میل را در خود شهود می‌کند. تصور فنا و نابودی برای انسان وحشت‌آور است. هر فردی تمایل دارد از حیات جاودان برخوردار باشد. شیطان برای فریب آدم و حوا از همین تمایل استفاده کرد

حیوان یافت نمی‌شود. به بیان دیگر، تفاوت میان انسان و حیوان در حوزه تشخیص مصداق کمال است. حکما و عرفا بر وجود این گرایش فطری تأکید بسیار کرده‌اند.

آیت‌الله شاه‌آبادی در این باره می‌گوید: «اگر ما به فطرت رجوع کنیم می‌یابیم که او عاشق کمال مطلق است، به طوری که اگر به همه حقایق کیهانی آگاه شود، آن را آرزو می‌کند» (همان، ص ۸۱-۸۳).

ویژگی‌های امور فطری

در ذیل، به برخی از ویژگی‌های امور فطری اشاره می‌شود:

۱. **همگانی و فراگیر:** از آنجاکه امور فطری به سرشت انسان باز می‌گردد، همه افراد را بدون استثنا دربرمی‌گیرد، گرچه تحت تأثیر اوضاع مختلف و عوامل بیرونی، میزان آن در افراد شدت و ضعف خواهد داشت.

۲. **فراحیوانی و ارزشی:** فطرت به انسان اختصاص دارد و دارای جنبه فراحیوانی است؛ بدین جهت، فطریات، خیر و از فضایل شمرده می‌شود. هیچ‌یک از شرور ریشه فطری ندارد و اعمال زشت و ناپسند افراد را نمی‌توان به حساب فطرت گذاشت، حتی بدترین و ظالم‌ترین انسان‌ها بر اساس آفرینش، عدالت و زیبایی را دوست دارند و ظلم و تعدی را زشت می‌پندارند.

۳. **غیراکتسابی:** فطریات همگی محصول علم حضوری است و تحقق آن، به علتی غیر از علت وجود انسان نیازمند نیست. به این دلیل، اساس آن به تعلیم و تعلم نیاز ندارد؛ گرچه هدایت و رشد و شکوفایی آنها به هادی و راهنما نیازمند است و بی‌توجهی و غفلت از امور فطری سبب خمود آن می‌شود.

۴. **قابل تجربه:** هر انسانی با رجوع به وجدان و سرشت خویش می‌تواند امور فطری مانند میل به صداقت و راست‌گویی، انزجار از دروغ و زشتی و... را درک کند.

و شجره ممنوعه را درخت حیات معرفی کرد و چنین گفت: «هَلْ أَذُكَّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ؟» (طه: ۱۲۰)؛ آیا نمی‌خواهی تو را به درخت جاودانگی راهنمایی کنم؟ (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۷۷). برخی از فلاسفه مسلمان، از جمله فیض کاشانی و ملاصدرا، وجود این فطرت در نهاد انسان را، یکی از برترین دلایل بر صحت و حقیقت مسئله معاد و زندگی جاودان می‌دانند و می‌گویند: اگر انسان دارای زندگی جاودان و ابدی نبود، چرا دست آفرینش، چنین فطرتی را در نهاد آدمی به ودیعت می‌گذاشت، حال آنکه در دستگاه آفرینش و نظام هستی، چیزی گزاف و بیهوده خلق نشده است (شفیعی مازندرانی، ۱۳۶۷، ص ۵۵).

و. گرایش به عشق و پرستش

یکی از امیال فطری انسان، خضوع و کرنش در برابر محبوب و معشوق است که در برابر هر محبوبی با درجه حب به او ظهور می‌کند و مصداق می‌یابد. از سوی دیگر، معشوق و محبوب نهایی انسان، کمال مطلق است و کمال مطلق همان خدای متعال است. بنابراین، عبادت و پرستش خدای متعال امری کاملاً فطری است و یکی از اساسی‌ترین نیازهای روحی انسان به‌شمار می‌رود (شیروانی، ۱۳۷۶، ص ۹۹).

ز. کمال‌جویی

میل به کمال، یکی از اصیل‌ترین امیال انسان است و می‌توان آن را منشأ و اساس بسیاری از امیال فطری دانست؛ یعنی انسان می‌خواهد سعه وجودی هرچه بیشتری بیابد و علمش، قدرتش، اراده‌اش و حیاتش، همه و همه نامحدود و مطلق گردد. میل به کمال، فقط به انسان اختصاص ندارد، بلکه شامل حیوان نیز می‌شود. آنچه ویژه انسان است، درجه خاصی از این کمال است که در

الهی سه رسالت خطیر دارند: تلاوت آیات الهی برای مردم، تزکیه روح و تعلیم کتاب و حکمت. تعلیم کتاب و حکمت به دو نوع «معارف عقلی» و «معارف فطری» تقسیم می‌شود. مقصود از معارف عقلی، همان علوم حصولی است و معارف فطری، معارفی است که خطوط کلی آن در نهاد بشر موجود است، ولی آگاهی تفصیلی نسبت به آنها ندارد و تدریجاً توسط تعالیم انبیا از درون به صفحه دل آمده و به علم حصولی ترجمه و تبدیل می‌شوند.

۲. **تزکیه نفس:** راه دیگر برای شکوفایی فطرت، راه تقوا و تهذیب نفس است؛ یعنی انسانی که روحش را از طریق ریاضت، تهذیب و دلش را تزکیه و تطهیر کرد، غیب جهان و ملکوت عالم را مشاهده می‌کند. منطق قرآن کریم آن است که اگر انسان علاقه‌اش را از دنیا کم کند، در آثار این قطع علاقه، معارف و ذخائر فطری در نهاد او شکوفا شده و می‌تواند ملکوت و غیب جهان را مشاهده کند (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۳-۳۲۴).

موانع شکوفایی فطرت

اگرچه وجود عوامل خاصی برای به فعلیت رسیدن فطرت لازم و ضروری است، ولی این یک روی سکه است و روی دیگر آن، فقدان موانع رشد فطرت است. این موانع، به قرار زیر است:

۱. **غفلت از خویش:** این غفلت سبب می‌شود انسان به بیرون از خود توجه کند. چنین کسی، به خود نمی‌پردازد و در نتیجه، موجبات شکوفایی خود را فراهم نمی‌کند.
۲. **وسوسه‌های علمی و شیطانی:** انسان از قوه‌ای به نام «تخیل» برخوردار است. کار این قوه، توجه به خاطرات گذشته و تجزیه و ترکیب و برقراری ارتباط بین آنهاست. شیطان اگر بخواهد کسی را فریب دهد، وهم و خیال را به جای عقل می‌نشانند و در نتیجه، او را از دیدن حقایق

۵. **مستند به خدا:** فطرت به غیر خدا استناد ندارد؛ زیرا بخشنده آن فقط خداست و اگر به انسان استناد پیدا کند، از قبیل استناد به مبدأ قابلی است نه مبدأ فاعلی.

۶. **تغییرناپذیری:** بشر در ابتدای آفرینش خود حیوانی بالفعل و انسان بالقوه است؛ زیرا استعدادها و غریزی در او زودتر شکوفا می‌شود و در ادامه زندگی، به میزانی که در جهت تقویت جهات فراحوانی و حاکمیت بخشیدن به فطرت الهی تلاش کند از انسانیت بهره بیشتری خواهد برد. در این میان، نکته قابل توجه آن است که این گرایش و استعداد فطری در انسان نابود نمی‌شود، گرچه سعادت و شقاوت انسان، در گرو باروری و شکوفایی یا مخفی کردن این حقیقت فطری است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (الشمس: ۹ و ۱۰)؛ هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۵). از این رو، امور فطری در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در همه انسان‌ها وجود دارد و دگرگونی اجتماعی و علمی و سیاسی، و فطرت انسان را دستخوش تغییر و تحول نمی‌کند (حاجی صادقی، ۱۳۸۴). قرآن کریم می‌فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰)؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست.

عوامل شکوفایی فطرت

بینش و گرایش به خدا و دین، فطری بشر است، ولی عواملی نیاز است تا رشد فطرت را موجب شود. در عین حال، فطرت انسان ممکن است تحت تأثیر موانعی واقع شده و از رشد باز ماند؛ بنابراین، برای شکوفایی فطرت در دو ناحیه بینش‌ها و گرایش‌ها، هم باید عوامل رشد و هم موانع آن شناخته شود. عوامل شکوفایی به شرح زیر است:

۱. **تعالیم الهی توسط انبیا:** طبق آیات قرآن کریم، انبیای

شهودی یا گرایش به فضیلت تقوا محروم می‌کند.

پندارگرایی: انسان گاه دچار پندارهایی می‌شود؛ از جمله اینکه خدا او را نمی‌بیند، با مرگ نابود می‌شود، مال و جاه، انسان را جاودانه می‌کند و... سرّ اینکه انسان پندارگرا از شهود حقیقت و گرایش به فضیلت محروم می‌شود، این است که پندار، امر باطلی است و انسان گرفتار در پندار، تلاشی برای شکوفایی فطرت خود در دو بعد علم و عمل نخواهد کرد.

۳. **عقل متعارف:** عقل متعارف، عقلی است که همه تلاش و کوشش را برای حفظ حیاتِ ظاهری می‌کند. اگرچه این عقل در ابتدا و برای سیر به سوی فضایل لازم است، اما هر مرحله نسبت به مرحله بالاتر عقلاست و انسانی که بخواهد به اوج لقای خداوند راه یابد، عقل مانع است.

۴. **کبر:** کبر فضای دل را تیره و کدر می‌کند و انسانی که دلش تیره شد، از شهود و گرایش به فضیلت باز می‌ماند.

۵. **خودبینی و هوس:** از موانع بزرگ شکوفایی فطرت، گرفتار شدن در دام خودبینی و هوس‌مداری است. انسانی که خواهش‌های نفسانی جلوی بینش و گرایشش را بگیرد، از شکوفایی خود باز می‌ماند. این دسته از انسان‌ها به این دلیل که قبله آنها منافع شخصی است و همه چیز را در خود و برای خود می‌بینند، از سیر و سلوک باز مانده و فطرتشان شکوفا نخواهد شد.

۶. **دنیاگرایی:** تعلق به دنیا و علاقه به آن، از موانع اساسی شکوفایی فطرت است و می‌توان تمام موانع شکوفایی فطرت را به این مانع که دربردارنده همه آنهاست، ارجاع داد. محبت به دنیا سبب تباهی و فساد علمی انسان است. به همین علت است که خداوند انبیا را فرستاده تا پرده دنیاگرایی را از جلوی چشمان انسان کنار بزنند. اگر انسان با عالم باطن آشنا شود، فضیلت را در خود پیاده خواهد کرد.

۷. **زنگار دل:** آینه اگر غبارآلود شود، هرگز نور حق و خیر

در آن نمی‌تابد و چیزی را نشان نمی‌دهد؛ زیرا آینه گردگرفته، حجاب قرار می‌گیرد و انسان محجوب، از دیدن حق و گرایش به آن محروم است (همان، ص ۳۹۱-۴۰۲). به بیان دیگر، مانع شکوفایی فطرت انسان، جهل علمی و جهالت عملی است. جهل علمی، یعنی اینکه انسان وظیفه خود را نداند و جهالت عملی آن است که انسان به وظیفه معلوم خود عمل نکند.

نتیجه‌گیری

- «فطرت» بر وزن «فعله»، از ماده «فطر» مشتق شده و به معنای شَقّ و پاره کردن، شکافتن، بیرون آمدن و جدا شدن و نیز به معنای ایجاد و ابداع می‌باشد و در اندیشه علما، فطرت به معنای سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان، و امر فطری مشترک بین همه انسان‌هاست.

- فطرت به دو بعد «گرایش» و «بینش» تقسیم می‌شود که علما دید متفاوتی در این زمینه دارند.

- از جمله ویژگی‌های امور فطری، همگانی و فراگیر، فراحیوانی، غیراکتسابی، قابل تجربه، استناد به خدا و تغییرناپذیری است.

- از عوامل شکوفایی فطرت، تعالیم الهی توسط انبیا و تزکیه نفس است و موانع شکوفایی فطرت عبارتند از: غفلت از خویش، وسوسه‌های علمی و شیطانی، پندارگرایی، عقل متعارف، کبر، خودبینی و هوس، دنیاگرایی و زنگار دل.

منابع

- قم، جامعه مدرسین.
طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، **مجمع البیان**، تهران، ناصر خسرو.
قشری، سیدعلی اکبر (۱۴۱۲ق)، **قاموس قرآن**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
کشی، محمدبن عمر (۱۳۴۸)، **رجال کشی**، مشهد، دانشگاه مشهد.
کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۵)، **الکافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسة الوفاء.
محمدی مقدم، قربانعلی و علی اصغر نوایی یحیی زاده (۱۳۸۵)، **شرح نهج البلاغه ابن میثم**، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
مرکز تحقیقات اسلامی سپاه (۱۳۷۸)، **انسان شناسی**، قم، یاقوت.
مصباح، محمدتقی (۱۳۸۹)، **فلسفه اخلاق**، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
— (۱۳۸۶)، **معارف قرآن ج ۱-۳**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله.
مطهری، مرتضی (۱۳۶۱)، **فطرت**، تهران، صدرا.
مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۳ق)، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، قم، کنگره شیخ مفید.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، **پیام امام امیرالمؤمنین (ع)**، شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، قم، مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام.
واسطی زبیدی، سیدمحمد (۱۴۱۴ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دارالفکر.
نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.
ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۴۲۶ق)، **النهاية فی غریب الحديث و الاثر**، قم، دارالتفسیر.
اعرافی، علیرضا و دیگران (۱۳۷۷)، **آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم تربیت و مبانی آن**، تهران، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
امام خمینی، روح الله (۱۳۶۸)، **چهل حدیث**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله.
برقی، احمدبن محمدبن خالد (۱۳۷۱ق)، **المحاسن**، ج دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه.
جعفری، محمدتقی (۱۳۶۸)، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، **حیات حقیقی انسان در قرآن**، قم، اسراء.
— (۱۳۶۴)، **ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد**، قم، الزهراء.
— (۱۳۸۴)، **فطرت در قرآن**، قم، اسراء.
خوری شرطونی لبنانی، سعید (۱۹۹۲م)، **اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد**، بیروت، مکتبة اللبنا.
دلشادتهانی، مصطفی (۱۳۸۵)، **سیری در تربیت اسلامی**، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۷)، **لغت نامه**، تهران، دانشگاه تهران.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت، دارالعلم.
رجبی، محمود (۱۳۸۰)، **انسان شناسی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله.
روحانی علی آبادی محمد (۱۳۷۹)، **زندگانی حضرت زهرا علیها السلام**، تهران، مهام.
رهبر، محمدتقی و محمدحسین رحیمیان (۱۳۷۸)، **اخلاق و تربیت اسلامی**، تهران، سمت.
سیاهپوش، محمود (۱۳۶۱)، **آیین فطرت**، تهران، امیرکبیر.
شفیعی مازندرانی، محمد (۱۳۶۷)، **پژوهشی پیرامون فطرت مذهبی در انسان**، قم، جامعه مدرسین.
شیروانی، علی (۱۳۷۶)، **سرشت انسان**، پژوهشی در خداشناسی فطری، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**